



## درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۷ / فروردین / ۱۳۹۸

موضوع کلی: اوامر

مصادف با: ۱۰ شعبان ۱۴۴۰

موضوع جزئی: وجوب تخیری - پاسخ به اشکالات قول پنجم - بررسی کلام محقق نایینی

جلسه: ۹۷

سال دهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه بحث گذشته

عرض کردیم اشکالات چهارگانه‌ای که به مسئله تعلق وجوب تخیری به «فرد مردد» و «فرد علی البدل» مطرح شده، توسط برخی از بزرگان پاسخ داده شده است. پاسخ اشکالات چهارگانه را بیان کردیم و معلوم شد مانعی بر سر راه آن وجود ندارد.

### پاسخ به یک شبهه

در پاسخی که به اشکالات چهارگانه بر اساس آن دو مقدمه داده شد، تأکید روی این بود که به هر حال وجوب متعلق شده به مفاهیم یعنی مفهوم «فرد مردد» و «مفهوم فرد علی البدل» متعلق وجوب است. هر چند این فرد یعنی «فرد مردد لا واقع له فی الخارج» در خارج واقعیتی ندارد زیرا باید هر چه در خارج موجود می‌شود معین باشد یا باید چیزی باشد یا نباشد، اگر بخواهد باشد باید معین باشد، تردید در خارج و واقع راهی ندارد.

### شبهه

حال این شبهه قابل طرح است که چطور مفهومی که در ذهن تعیین دارد ولی در خارج واقعیتی ندارد، بینشان ارتباط برقرار می‌شود؟ به طور کلی وقتی گفته می‌شود برخی از صفات می‌تواند به مفاهیم متعلق شود، این مفاهیم یک نوعی ارتباط با خارج نیز دارند. به عبارت دیگر این مفاهیم مرآة و آینه واقع می‌باشند، مثلاً علم و آگاهی که به عنوان یک صفت در افق نفس انسان حاصل می‌شود متعلق شود به مفهوم مثلاً کوه. این مفهوم در واقع بی ارتباط با خارج نیست. این مفهوم کأنه یک آینه‌ای است که واقع در آن دیده می‌شود. تصویری است از واقع، عکسی است از واقع. پس بالاخره بین این مفاهیمی که متعلق برخی از صفات قرار می‌گیرند و بین واقع یک ارتباطی وجود دارد و این ارتباط به این نحو است که این مفاهیم، آینه‌ها و مرآة‌های واقع محسوب می‌شوند. حال چطور شما ادعا می‌کنید که «فرد مردد» در واقع و در خارج چیزی ندارد، یعنی «لا واقع له» ولی در ذهن تعیین دارد و انسان به یک چنین چیزی علم پیدا می‌کند؟

پس در واقع شبهه این است که اساساً امکان تعلق علم به مفهوم «فرد مردد» وجود ندارد، علم به هر چیزی تعلق بگیرد، به هر مفهومی متعلق شود، این مفهوم مرآة واقع است. پس یک معبر و طریقی است برای واقع، یک سیمی از آن مفهوم به واقع وصل می‌شود. پس علم قابل تعلق به این مفهوم است. وقتی می‌گوییم: به فلان شیء در خارج علم داریم درست است که خودش در ذهن ما نمی‌آید و صورتی از آن به ذهن می‌آید و آن معروض علم ما است، اما بالاخره این مفهوم طبق فرض یک واقعیتی دارد که این مفهوم مرآة آن است. شما می‌گویید: مفهوم «فرد مردد» در ذهن تحقق پیدا می‌کند در حالیکه «لا واقع له». حال چیزی که «لا واقع

له»، چیزی که این مفهوم نمی‌تواند آینه آن باشد (زیرا باید چیزی باشد که این آینه آن را نشان بدهد) اگر چیزی نباشد آینه اصلاً کارآیی ندارد، اگر واقع برای «مفهوم مردد» تصویر نشود، اگر در واقع و در عالم واقع و خارج هیچ اساس و بنیانی نداشته باشد، دیگر قابل تعلق علم نیست، اصلاً انسان نمی‌تواند علم به این مفهوم مردد پیدا کند.

#### پاسخ

ارتباط بین مفهوم با واقع خارجی یک ارتباط حقیقی و واقعی نیست. اینجا یک معلوم بالذات داریم و یک معلوم بالعرض، معلوم بالذات این مفهوم است، آنچه معلوم بالذات است یعنی آن مفهومی که علم به آن تعلق می‌گیرد، همین چیزی است که در ذهن ما است، همین مفهوم است. آن مفهومی که در خارج است معلوم بالعرض است. یعنی علم به واسطه این مفهوم به آن شیء خارجی متعلق می‌شود.

علم به هر چیزی در واقع دو معلوم برایش متصور است: ۱. معلوم بالذات. ۲. معلوم بالعرض.

علم متعلق می‌خواهد و متعلق علم همان معلوم است. آن چیزی که معلوم بالذات است همان مفهوم است، همان صورتی که در ذهن محقق می‌شود. آن چیزی که در خارج است، نمی‌تواند معلوم بالذات باشد. چون اگر بخواهد خود آن معلوم بالذات باشد انقلاب الذهن خارجاً و بالعکس پیش می‌آید. آن چیزی که در خارج است معلوم بالعرض است.

پس ارتباط بین مفهوم و واقع خارج چنین ارتباطی است. یعنی نقش مفهوم نقش وساطت است برای آن چیزی که در خارج است، لذا بالعرض معلوم انسان می‌شود. بر این اساس ما نیاز به این نداریم که حتماً در خارج یک وجودی باشد تا این رابطه شکل بگیرد. برای اینکه مطلب روشن شود مثال می‌زنیم به آن مواردی که علم انسان مطابق با واقع نیست. مثلاً شما یقین پیدا می‌کنید که آن کسی که از دور می‌آید زید است، شما علم به مجئی زید پیدا کردید و این مفهوم و تصویر در ذهن شما قرار گرفته و معلوم بالذات شما است. معلوم بالعرض چیست؟ در واقع آنکه می‌آید زید نیست بلکه عمر است. این جا علم شما مطابق واقع نیست، آیا این مفهوم، معلوم بالذات که عبارت از زید است، را به شما نشان می‌دهد؟ نه، این «لاواقع له» زیرا آن چیزی که می‌آید اصلاً زید نیست بلکه عمر است. اما در عین حال این ارتباط بین آن‌ها وجود دارد. مهم این است که یک ارتباطی بین این و خارج ایجاد شود و این به نحو اجمالی ولو مبهم یک وجود خارجی برای این فرض کند که این مفهوم و واسطه و مرآة برای آن باشد. لازم نیست آن معلوم بالعرض یک وجود واقعی حقیقی داشته باشد. شاهدش نیز همین است که گفتیم.

اگر قرار بود آنچه در ذهن نقش می‌بندد و اسمش را مفهوم می‌گذاریم و معلوم بالذات است دقیقاً مطابق آن چیزی در خارج و دارای وجود واقعی خارجی باشد هیچ وقت نباید نسبت به اموری که ما علم داریم ولی مطابق واقع نیست بگوییم علم تحقق دارد در حالیکه مسلم این جا علم وجود دارد. موارد جهل مرکب اینگونه هستند، ما علم داریم ولی معلوم بالذات ما غیر از معلوم بالعرض است، یعنی معلوم بالذات یک ما بازاء خارجی صحیحی ندارد.

پس این‌طور نیست که بین این مفهوم و واقع هیچ ارتباطی نباشد، «فرد مردد لاواقع له» این درست است زیرا «فرد مردد» در خارج تحقق ندارد، «لاواقع له» زیرا هر موجود خارجی باید معین باشد، وجود مساوق با تشخیص و تعیین است ولی این ارتباط حتماً نباید ارتباط حقیقی و واقعی باشد. به این معنا که این مفهوم دقیقاً مرآة برای همان چیزی باشد که در خارج موجود است. لذا می‌گوییم: بالاخره این یک معلوم بالعرض درست کرده است و این رابطه این جا وجود دارد.

پس امکان عروض صفاتی مثل علم به فرد مردد وجود دارد.

خلاصه آن که اشکال مستشکل این بود که ما اصلاً نمی‌توانیم به مفهوم مردد علم پیدا کنیم. فرودگاه این اشکال کجاست؟ بعضی از بزرگان تأکیدشان بر این است که فرد مردد از نظر مفهومی تعین دارد. مفهوم فرد مردد در ذهن متعین است ولو اینکه در واقع چیزی نیست یعنی «لاواقع له و لا وجود خارجی له» زیرا نمی‌شود «فرد مردد» در خارج تحقق پیدا کند، باید چیزی معلوم باشد تا بتواند در خارج وجود پیدا کند.

مستشکل می‌گوید: اگر مفهومی «لاواقع له» باشد، اصلاً امکان علم به آن نیست. شما چطور می‌خواهید به این مفهوم مردد علم پیدا کنید؟ چطور می‌گویید: مفهوم «فرد مردد» در ذهن متعین است و ما به آن علم داریم؟ این اصلاً ممکن نیست. زیرا مفاهیم که متعلق علم واقع می‌شوند نوعاً مرآة برای واقع می‌باشند. شما که خودتان این‌جا می‌گویید: «لاواقع له» آنگاه این ارتباط را چگونه تصویر می‌کنید؟

پاسخ این است که این ارتباط یک ارتباط حقیقی نیست، بلکه ارتباطی است که خود شخص در افق نفسش ایجاد می‌کند. لازم نیست ارتباط واقعی باشد، لازم نیست اینکه در ذهن است حتماً در خارج همان چیزی باشد که این، آینه او باشد و الشاهد علیه مواردی که انسان جهل مرکب دارد. در آن‌جا کجا این مفهوم آینه واقع است؟ ارتباط وجود دارد ما یک معلوم بالذات داریم و یک مفهوم بالعرض ولی این دیگر آینه آن نیست، زیرا با هم فرق دارند. اینکه در ذهن ما آمده، غیر از آن چیزی است که در خارج است. مع ذلک همان ارتباطی که آن‌جا است، می‌گوییم اینجا کافی است.

#### مؤید

سپس ایشان مؤیدی بر اینکه این صفات می‌توانند بر «فرد مردد» عارض شوند بیان می‌کنند. ایشان می‌گویند: کسی که اخبار می‌کند به یک چیزی به صورت مردد، مثلاً می‌گوید: من یقین دارم کسی آمده است یا زید آمده یا عمر «الاخبار باحد الامرین» و می‌گوید: «جاء زید او عمر»، خبر می‌دهد از آمدن زید یا از آمدن عمر، این یک خبر است اما مخبر عنه آن مردد است. می‌گوید: یا زید یا عمر، سوال این است که حال اگر فرض کنیم نه زید آمد و نه عمر آیا این‌جا کسی می‌گوید: این شخص دو دروغ گفته است؟ هیچ کس نمی‌گوید او دو دروغ گفته است، بلکه می‌گوییم یک دروغ گفت. خبر داده بود از مجئ زید یا عمر، حال کسی نیامده است، این شخص دو خبر دروغ داده یا یک خبر دروغ؟ مسلماً یک دروغ گفته است، دو خبر دروغ نیست در حالیکه اگر قرار بود بین آن‌چه که او می‌گوید و واقع ارتباط حقیقی بود اینجا دو دروغ باید گفته باشد، پس این نوع اخبار حکایت از این می‌کند که می‌تواند صفاتی از قبیل علم متعلق به فرد مردد شود.

پس این اشکال که علم به فرد مردد امکان‌پذیر نیست وارد نیست. اینکه اشکال کردند برخی که «فرد مردد» مفهومی متعین است و «لاواقع له» هیچ لطمه‌ای بر مسئله تحقق علم نمی‌زند، هیچ مشکلی ایجاد نمی‌کند.

این یک اشکال مهمی است که به اساس این پاسخ‌های چهارگانه قابل طرح بود و معلوم شد این اشکال وارد نیست.<sup>۱</sup>

#### نتیجه

فتحصل مما ذكرنا که لا مانع من تعلق التکلیف بالفرد المردد او بالفرد علی البدل. این اشکال به نوعی می‌خواست بگوید: اگر فرد

<sup>۱</sup> منتقى الاصول، ج ۲، ص ۴۹۳ و ۴۹۴.

مردد باشد اصلاً تکلیف به آن متعلق نمی‌شود ولی با این توضیحات و بیاناتی که گفتیم، مخصوصاً با توجه به پاسخی که به اشکال دوم یعنی اشکال محقق خراسانی دادیم معلوم شد که هیچ محذوری در اینکه بعث و امر و تکلیف متعلق به فرد مردد شود وجود ندارد.

بنابراین در بین این اقوال پنج گانه ظاهراً حق همان است که محقق نایینی فرمودند که وجوب تخییری در واقع حقیقتش این است که وجوب متعلق به «فرد مردد» و «علی البدل» شده است. متعلق واجب در وجوب تخییری «فرد مردد» و «فرد علی سبیل البدلیه» است. این قولی بود که محقق نایینی فرمودند.

#### بررسی کلام محقق نایینی

دلیل محقق نایینی در استدلال بر این مدعا این بود که مقتضی موجود و مانع مفقود است مقتضی موجود است، بالاخره این تکلیف و بعث متعلق شده به «این» یا «آن» یعنی این تکلیف آمده این را واجب کرده است و آن خطاب آمده آن دومی را واجب کرده است. ما می‌دانیم که هر دو نیز باهم واجب نیستند و این‌جا تخییر وجود دارد، هر کدام هم که انجام شود غرض حاصل است. پس چون غرض بر کل منهما مترتب می‌شود و نیز تعیین یکی از این دو ترجیح بلامرجح است پس باید یکی از این دو واجب شده باشد نه هر دو پس مقتضی موجود است.

از طرف دیگر مانعی هم بر سر راه تعلق تکلیف و امر و بعث و اراده تشریحیه به «فرد مردد» یا «احدهما لابعینه» وجود ندارد. پس مقتضی موجود است و مانع نیز مفقود است. اگر خاطرتان باشد گفتیم که محقق نایینی می‌فرمایند: اگر اراده تکوینه مطرح بود دیگر مسئله امر نیست، کسی خودش می‌خواهد مباشر باشد معنا ندارد که اراده تکوینه به فرد مردد متعلق شود. اما در اراده تشریحیه یعنی در امر و بعث هیچ منعی از تعلق تکلیف و امر و بعث به فرد مردد وجود ندارد. این نهایت استدلال محقق نایینی است.

ایشان در مقام اشکال می‌گویند:<sup>۱</sup> چیز غریبی است که محقق نایینی این‌طور استدلال کند و این نحوه استدلال ایشان متناسب با یک بحث علمی نیست، لذا لازم بود که محقق نایینی بالاتر از صرف ادعا بیاید آن چیزهایی را که ممکن است به عنوان محذور و مانع وجود دارد را مطرح کند و آن وقت درصدد پاسخ و دفع آن‌ها بر بیاید. در حالیکه محقق نایینی صرفاً ادعا کرده است مانعی وجود ندارد و دیگر توضیحی نداده که این موانع چه چیزی می‌تواند باشد. البته محقق نایینی به اجمال از این گذشته است نه اینکه اصلاً توضیح نداده باشد، خیلی مجمل از آن عبور کرده است ولی حقا صاحب منتقی الاصول این اشکالات و محاذیر را به خوبی تبیین کردند و به همه آن‌ها پاسخ دادند. یک اشکال دیگر هم به محقق نایینی کرده‌اند.

پس ایشان دو ایراد به محقق نایینی گرفته است:

۱. چرا محقق نایینی استدلال نکرده و فقط گفته مقتضی موجود و مانع نیز مفقود است. در خصوص وجود مقتضی حرفی نیست و روشن است، اما در مورد مسئله عدم مانع باید توضیح دهد که چه موانعی این‌جا می‌تواند بر سر تکلیف به فرد مردد باشد در حالی که توضیح نداده‌اند.

۲. محقق نایینی اساساً ادعای تعلق وجوب به احدهما مفهوم را انکار کرده است. محقق نایینی می‌گوید: وجوب متعلق به مفهوم احدهما نشده زیرا به اینکه ما وجوب را متعلق به مفهوم بکنیم نیازی نداریم. مفهوم احدهما به عنوان یک جامع و قدر مشترک بین

<sup>۱</sup> منتقی الاصول، ج ۲، ص ۴۹۰ و ۴۹۱.

آن دو واجب است. ما نهایتاً می‌خواهیم وجوب را متعلق کنیم به این مفهوم که قدر مشترک آن دو واجب است زیرا نیاز داریم. حال اگر گفتیم نیاز نداریم و احتیاج به این واسطه نداریم، دیگر نیاز نداریم که وجوب را متعلق به مفهوم احدهما کنیم. محقق نایینی می‌فرماید: اینکه ما نیاز به واسطه شدن این قدر جامع نداریم به این دلیل است که اصلاً حکم می‌تواند رأساً به خود واقع متعلق شود. حکم رأساً می‌تواند به واقع متعلق شود و دیگر نیازی نیست ما وساطت قدر جامع را به میان بکشیم و این به شرطی است که ممکن باشد.

این حرف محقق نایینی محل اشکال است. واقعاً چگونه می‌تواند این حکم رأساً و بدون وساطت مفهوم فرد مردد متعلق حکم قرار بگیرد؟

### سوال

استاد: خود مصداق‌ها یا این یا آن بدون اینکه آن مفهوم قدر مشترک «فرد مردد» تصویر شود امکان ندارد. زیرا اصلاً ما می‌خواهیم وجوب تخییری را طوری تبیین کنیم که مسئله جواز و ترک حل شود. اشکال این بود که حقیقت واجب یعنی چیزی که باید انجام شود و ترکش جایز نیست، وقتی پای دو واجب به صورت تخییری به میان می‌آید معنایش این است که این را باید انجام بدهی ولی میتوانی ترک کنی.

پس جواز ترک خودبخود پایش وسط است، همه این تلاش‌ها برای این است که ما یک سازگاری ایجاد کنیم بین وجوب تخییری و حقیقت وجوب. ایشان می‌فرماید: نیازی به این مفهوم و قدر جامع و قدر مشترک نیست. می‌گوییم اگر این واسطه نیاز نیست شما چگونه می‌خواهید این حکم را متعلق به واقع کنید؟ خود این مسئله امکانش زیر سوال است.

فتحصل مما ذكرنا كلة حق در تصویر وجوب تخییری همان است که گفته شد یعنی واجب در وجوب تخییری عبارت است از «فرد مردد»، «فرد علی سبیل البدل»، «فرد علی البدل»، «احدهما لابعینه» هر کدام از این تعبیرات که می‌خواهید ذکر کنید.

«والحمد لله رب العالمین»